

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بحث بر سر این نکته بود که آیا تفکیک بین ایمان و عمل صالح امکان دارد؟ یعنی این که انسانی ایمان داشته باشد اما عمل صالح انجام ندهد یا این که انسانی عمل صالح انجام دهد اما ایمان نداشته باشد. این دو مورد که انسانهایی هم ایمان دارند و هم اعمال شایسته و انسانهایی که نه ایمان دارند و نه عمل صالح قطعی است. واقعیت این است که هر چهار صورت امکان پذیر است؛ یعنی ممکن است کسانی باشند بعضی از اعمال صالح از آنها صادر شود اما ایمان نداشته باشند. محال نیست کسی به آخرت اعتقاد نداشته باشد، اما گناهی را مرتکب شود؛ نمونه اش ابلیس است. ابلیس با خدا سخن گفته؛ انبیاء را دیده، قبل از آمدن انبیاء خودش می گوید: خدایا من عباد مخلص تو را نمی توانم گمراه کنم، که عباد مخلص همان انبیاء هستند. قرآن درباره حضرت یوسف (ع) می فرماید: «...إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۱؛ یوسف از مخلصان بود. خود ابلیس به خدا گفت: «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»؛ خدایا تا روز قیامت به من مهلت بده. پس ابلیس هم ایمان داشته ولی می بینید که این ایمانها دردی را از او درمان نکرده و هیچ عمل صالحی از او بروز نداده است. گاهی اوقات موانع موجود بر سر راه عمل صالح موجب می شود که شخص آن عمل صالح را انجام ندهد. مثلاً شخص ایمان دارد به این که باید زکات بدهد، اما مانع بخل، سر راه او است یا گاهی اوقات اشتباهاتی در مبانی اعتقادی مانع اوست؛ مثلاً کسی بگوید: ما این قدر در این جهان کوچک هستیم که اگر گناهی هم کردیم، قرار نیست ملک خدا به هم بخورد، مورچه ای آمده از اقیانوسی آبی خورده، آب اقیانوس که کم نیامده، از دریای رحمت و فضل الهی چه چیزی کم می شود که ما گناهی انجام دهیم. این را یک عده ای از افراد که ایمان دارند ولی منطقشان اینگونه است، برای گناهکاری توجیه تراشیدند.

بعضی از آیات به ظاهر ایمان تنها را کافی می دانند؛ اگر شما به بعضی از آیات قرآن نگاه کنید، می بینید بشارت را به کسانی داده که ایمان دارند، ولی اسمی از عمل صالح نبرده است. در ابتدای سوره یونس می فرماید: «...وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ...»^۲؛ بشارت بده به مؤمنان که پیش خدا خوش سابقه هستند و نام نیک و جایگاه خوب دارند. ظاهر آیه این است که صرف ایمان باعث قدم صدق است، باعث این است که انسان نزد خدا جایگاه خوب داشته باشد؛ می بینید که اینجا صحبتی از عمل صالح نشده اما اکثر آیات قرآن که در این رابطه آمده اند، ایمان را با عمل صالح آمیخته اند؛ یعنی بدون عمل صالح، ایمان را بی فایده دانسته اند. اگر یادتان باشد ما بحثی داشتیم در مبانی تفسیر در ترم اول که در قرآن آیاتی مطلق هستند و آیاتی دیگر مقید؛ آیات مطلق آیاتی هستند که قید و شرطی ندارند و آیات مقید آیاتی هستند که حکم آنها مقید به شروطی است. حالا اگر در یک موضوع واحد چند آیه مطلق داشتیم یا چند آیه مقید داشتیم باید چکار کنیم؟ مثلاً در اینجا بعضی آیات، ظاهرشان این است که می گویند که بشارتها به صرف ایمان، محقق است، هر کس ایمان به خدا و مبانی داشت، کار او درست است، مثل همین آیه. یک عده ای از آیات به صورت مقید آمده اند؛ یعنی ایمان با قید عمل صالح، مطلق ایمان کافی نیست. گفتیم که مطلق، ظاهر است و مقید، اظهر و اظهر بر ظاهر مقدم است؛ و آیات مقید، مراد واقعی از آیات مطلق را نشان می دهند. مثلاً در چند جای قرآن خداوند بنی اسرائیل را بر همه جهانیان برتری داده، مقید هم نفرموده که به زمان خاصی، مردم خاص و عصر خاصی مربوط

۱- یوسف آیه ۲۴

۲- یونس آیه ۲

می‌شود، «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و انّی فضلتکم علی العالمین»^۱؛ ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمت مرا که به شما عنایت کردم و شما را بر همه جهانیان برتری دادم. این آیه مطلق است؛ اگر بخواهیم بر اساس اطلاق این آیه حکم کنیم باید همان ادعای واهی صهیونیست‌ها را که می‌گویند ما نژاد برتریم، بپذیریم. اما یک آیه دیگر در قرآن هستند که این مسئله را مقید می‌کنند. مثلاً می‌فرمایند: «... وَ ضَرَبْتُ عَلَیْهِمُ الذَّلَّةَ وَ الْمَسْکَنَةَ وَ بَأْوُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ...»^۲؛ از زمانی که کفر به آیات خدا ورزیدند و شروع کردند پیامبران الهی را کشتن، خداوند هم مهر ذلت را بر جبین آنها زد. معلوم می‌شود که این آیات برتری مربوط به زمان اطاعتشان است. یعنی این آیه‌ی مطلق، حمل بر این آیات مقید می‌شود. اصطلاحاً می‌گویند: حمل مطلق بر مقید؛ پس اگر ما دو آیه داشتیم؛ یکی مطلق حکمی را بیان کرده بود و یکی مقید حکمی را، باید بگوییم مراد از این مطلق، همان مقید است. این مقید، قرینه بر این است که این هم مطلق نیست، فی الواقع این هم مقید است و اصطلاحاً به این می‌گویند حمل مطلق بر مقید؛ یعنی در این آیه وقتی می‌بینید صحبت از ایمان صرف شده و اسمی از عمل صالح نیامده، ولی آیات دیگر دارند تقیید می‌کنند که ایمان بدون عمل صالح ارزشی ندارد، مقیدش می‌کنند به عمل صالح. شما این آیه مطلق را هم باید حمل کنید بر آیاتی که مقیدش کردند. به یک نکته‌ای رسیدیم؛ بحث ما این بود که اگر کسی ایمان داشت اما عمل صالح را ترک کرد، آیا این ایمان قبول است یا نه؟ روایتی از پیامبر اسلام (ص) داریم که فرمودند: «لَا يُقْبَلُ إِيْمَانٌ بِلَا عَمَلٍ وَ لَا عَمَلٌ بِلَا إِيْمَانٍ»؛ ایمان بدون عمل نزد خدا و عمل بدون ایمان پذیرفتنی نیست.

مراد از ترک عمل صالح چیست؟

الف) فقط ترک واجبات، چون عمل صالح انجام واجبات است. ولی ترک محرمات را بعضی‌ها گفته‌اند عمل صالح نیست؛ اینکه مثلاً کسی شراب نخورد، دروغ نگوید و غیبت نکند، کارهای سلبی است، عمل نیست، ترک عمل است. بعضی‌ها گفته‌اند عمل صالح فقط انجام واجبات است؛ نماز بخواند، روزه بگیرد، حج بجا بیاورد، خمس بدهد؛ اینها عمل است که به آن عمل صالح می‌گویند. اما اگر شراب نخورد، دروغ نگوید، خیانت نکند، کاری که نکرده، یک کاری را ترک کرده. پس عملی انجام نداده بلکه از عملی خودداری کرده. پس شخصی که اینجا سکوت کرد و چیزی نگفت کاری نکرده؛ کاری را ترک کرده، پس به این نمی‌گویند عمل. عمل صالح این است که فعلی از او سر بزند مثل دادن زکات، خواندن نماز، گرفتن روزه، انجام جهاد، انجام حج و امثال آن. این یک نزاعی است بین علما که کدامش است؟ وقتی می‌گوئیم ترک عمل صالح، آیا عمل صالح فقط واجبات است یا اینکه اگر کسی دروغ هم نگوید عمل صالح است؟ خیانت هم نکند عملی انجام داده، درست است اینجا نشسته و سکوت کرده و غیبت نمی‌کند، ولی می‌دانید چقدر به خودش فشار آورده که غیبت نکند؛ این خودش عمل است، ترک سخن هم عمل است، ترک گناه هم عمل است، منتها به حالت اعتباری. ما باید این بحث را حل کنیم که کدام نظر درست است؛ اگر بگوئیم عمل، کار انجام شدنی است؛ پس ترک گناه، عمل نیست؛ پس عمل صالح می‌شود نماز، روزه، حج، جهاد دیگر. ترک دروغ و ترک حرام و ترک شرب خمر و غیره جزء عمل صالح حساب نمی‌شود.

ب) ترک عمل صالح یعنی ترک واجبات و فعل محرمات.

عمل صالح مساوی با واجبات و ترک محرمات است؛ ترک عمل صالح عکسش می‌شود؛ اگر نظریه اول را بپذیریم عمل صالح فقط انجام واجبات است.

۱- بقره آیات ۴۷ و ۱۲۲

۲- بقره آیه ۶۱

نظریه اول: عمل صالح این است که شما فقط کارهای واجب را انجام دهید. طبق این نظریه اگر کسی هم نماز خواند و هم شراب خورد، هم روزه گرفت و هم دروغ گفت، هم حج رفت و هم تهمت زد، جزء کسانی است که عمل صالح انجام داده است. این جزء کسانی است که «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»^۱ می گویند دارد عمل صالح انجام می دهد.

نظریه دوم: عمل صالح مساوی است با انجام واجبات به اضافه ترک محرمات؛ یعنی اگر شما واجبات را انجام دهید، محرمات را هم انجام دهید، عامل به عمل صالح نیستید؛ موقعی به شما می گویند عامل به عمل صالح که در کنار انجام واجبات محرمات را هم ترک کنید؛ پس طبق این نظریه «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ یعنی آنهایی که نماز خواندند و روزه گرفتند و غیبت نکردند و دروغ نگفتند و گناهان را انجام ندادند، واجبات را هم انجام دادند.

به نظر می رسد که نظریه دوم درست است. دلیل ما چیست؟ اولین دلیل ما این آیه شریفه است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَتَى»^۲؛ کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خوشا به حالشان چه جایگاه خوبی دارند. اگر طبق نظر اول بخواهیم ترجمه کنیم باید بگوییم یعنی انسانی که نماز خوانده، شرب خمر هم کرده، روزه گرفته، آدم هم کشته؛ حج رفته، دروغ هم گفته. این شخص طبق نظریه اول جزء کسانی است که باید بگوییم «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». قرآن می گوید: «...طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَتَى»، طبق آن ترجمه معنا فاسد می شود. یعنی آقایی که هم کارهای خلاف کرده و هم واجباتش را انجام داده خوشا به حالش و چه جایگاه خوبی دارد، شما این را می پذیرید؟ آیا قرآن به آدمی که هم گناه کرده و هم واجباتش را انجام داده، هم حج رفته و هم آدم کشته، هم نماز خوانده و هم دروغ گفته، هم روزه گرفته هم مرتکب فحشا شده؛ می گوید «طُوبَى لَهُمْ»؛ خوشا به حالشان؛ قطعاً این طوری نیست. از این آیه می فهمیم که مراد از «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در این آیه که خدا فرموده «طُوبَى لَهُمْ» یعنی آنهایی که هم واجبات را انجام داده اند و هم ترک محرمات کرده اند. به عبارت دیگر من خیلی ساده ترجمه می کنم، ترجمه هر دو تا نظریه را به جای «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» می گذارم ببینید کدام درست در می آید:

۱- **نظریه اول:** کسانی که ایمان آوردند و واجبات و محرمات را انجام دادند. شما این را می پذیرید؟ این معنا فاسد است؛ چون طبق آن نظر، کسی که هم واجبات را انجام دهد و هم محرمات را باید بگوییم «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ».

۲- **ترجمه دوم:** کسانی که ایمان آوردند و واجبات را انجام دادند و ترک محرمات کردند. این ترجمه درست است. نظریه درست آن نظری است که می گوید عمل صالح مساوی است با انجام واجبات و ترک محرمات. پس دلیل اول ما بر اینکه مراد از عمل صالح هر دوی آنهاست نه یکی از آنها، این آیه بود و دلیل دوم وعید به فاسقان است. وعید یعنی تهدید و اندازهای خدا. به چه کسی فاسق می گویند؟ فاسق در اصطلاح قرآن به کسی می گویند که به نواهی و اوامر الهی توجهی نکند. مثلاً گفته اند دروغ نگو، او دروغ بگوید. گفته اند غیبت نکن، او غیبت کند. تحرّجی هم از گناه نداشته باشد؛ یعنی مؤمنی که به احکام دین عمل نمی کند. همان موردی که گفتیم ایمان دارد ولی عمل صالح انجام نمی دهد؛ به این نمی گویند کافر بلکه می گویند فاسق. اگر واقعاً آدمهایی که هم نماز می خوانند، هم خلاف می کنند، هم واجبات را انجام می دهند، هم محرمات را، عامل به عمل صالح بودند، خداوند نباید آنها را بیم دوزخ و جهنم بدهد. شما ببینید چقدر آیات قرآن نسبت به فاسقان تهدید کرده، این هم دلیل دوم.

۱- بقره آیه ۸۲

۲- رعد آیه ۲۹

نتیجه: این که ترک عمل صالح مساوی است با ترک واجبات، یا انجام محرمات یا هر دو آنها؛ یعنی اگر کسی واجبات را ترک کند ولو محرمات را هم انجام ندهد عمل صالح را ترک کرده. اگر کسی واجبات را انجام دهد و محرمات را هم انجام دهد، باز هم عمل صالح را ترک کرده. اگر کسی نه واجبات را انجام دهد نه محرمات را ترک کند (هم واجبات را ترک کند و هم محرمات را به جا بیاورد) این هم تارک عمل صالح است. پس معلوم شد ترک عمل صالح این است.

بحث ما این بود که آیا اگر کسی ایمان داشت ولی اعمال صالح را به جا نیاورد ایمانش قبول است یا نه؟ ما می‌خواستیم ببینیم به جا نیاوردن عمل صالح یعنی چه؟ فهمیدیم که به جا نیاوردن عمل صالح: ۱- ترک واجبات است، ۲- ترک محرمات، ۳- ترک هر دو. پس سه صورت پیدا می‌کند. حالا به اصل بحث برمی‌گردیم. چگونه با ترک واجب یا فعل حرام، ایمان مؤثر باشد؟ یعنی ببینید بحث سر این است که شخص ایمان آورده و می‌گوید: «...آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا...»؛ اطاعت کردیم و ایمان آوردیم. به او می‌گویند نماز بخوان، می‌گوید دلت پاک باشد، روزه بگیر، قلبت سفید باشد. به او گفته بودند برو حمام، گفته بود تنت پاک باشد! گفته بودند دارو بخور مریضی، گفته بود تنت سالم باشد. مگر می‌شود بدون دارو خوردن سالم باشی، بدون حمام رفتن تمیز باشی و بدون نماز، دل پاک شود. راه دل پاکی همین است؛ راه دیگری وجود ندارد. شما برو با بنزین خودت را بشور تا پاک شوی، آیا پاک می‌شوی؟ اگر می‌خواهی پاک شوی یک راه وجود دارد آن هم آب مطهر است. با آب هندوانه و شربت و بنزین و نفت و گازوئیل و خاک مال کردن و اینها نمی‌شود پاک شد، می‌خواهی پاک شوی باید نماز بخوانی، راه دیگری ندارد. می‌گوییم نماز بخوان. می‌گوید: دلت پاک باشد. آن که خداست می‌گوید: باید نماز بخوای تا دلت پاک شود. ما راه دیگری نمی‌شناسیم برای پاک شدن اگر تو می‌شناسی برو و به خدا یاد بده. اتفاقاً خدا به این آدمها فرموده: «قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»^۱؛ شما با دینتان به خدا چیزی یاد می‌دهید.

امروزه یک عده‌ای پیدا شده‌اند که راههایی برای خودشان پیدا کرده‌اند و به بهانه‌های واهی از انجام تکالیف الهی شانه خالی می‌کنند، با همین کارهایی که عرض کردم. وقتی به آنها می‌گویی چرا شانه خالی می‌کنی؟ یکی از همین جملات کمتر از عامیانه را جواب می‌دهد. که اینها توجیهات سخیف شیطانی است. ببینید اگر کسی عمل صالح را ترک کند؛ مثلاً بگوید که من خدا را قبول دارم، اصول دین را قبول دارم، ائمه را هم به امامتشان معتقدم؛ بگوییم حالا نماز بخوان؟ می‌گوید: در ماه رمضان می‌خوانم ولی غیر از ماه رمضان حال و حوصله‌اش را ندارم. بگوییم: حج برو، می‌گوید: حالا فرصت نیست وقت نداریم که به حج برویم. و سایر واجبات را هم ترک کند، آیا ایمانش به کلی بی‌تأثیر است؟ از ظاهر آیات قرآن و احکام و دین فهمیده می‌شود که ایمانش، تأثیرات دنیایی دارد.

اول: اینکه پاک است و مسلمان است، نجس نیست؛ چون کافر نجس است.

دوم: اینکه حق ازدواج با مسلمین را دارد، چه زن باشد چه مرد، ازدواج با او منع شرعی ندارد، اگر چه باعث بدبختی است.

سوم: این است که از مسلمان ارث می‌برد. اگر پدرش فوت کرد، از او ارث می‌برد. در حالی که اگر شخص کافر باشد از پدر مسلمان یا مادر مسلمان ارث نخواهد برد.

چهارم: این که اگر مرد واجب است که تجهیزش کنند، یعنی آن احکامی که در مورد میت است برایش انجام دهند، کفنش کنند، برایش نماز بخوانند و طبق ضوابط و در قبرستان مسلمین دفنش کنند؛ که هیچ کدام از اینها برای کافرین نیست. اینها تأثیرات دنیوی است. کسی که شهادتین گفت ولو اینکه واجبات را هم انجام ندهد این شخص از نظر اسلام

۱- نور آیه ۴۷

۲- حجرات آیه ۱۶

این احکام را دارد. در اینجا دو مسئله وجود دارد. یک وقت شخصی یکی از ضروریات دین را انکار می‌کند، مثلاً می‌گوید: من سوره ناس را قبول ندارم؛ یا دو آیه اول سوره فجر را قبول ندارم. می‌گوییم: این کلام خداست؛ می‌گوید: باشد من آن را قبول ندارم؛ این کافر است. مثل این است که بگویند من همه قرآن را قبول ندارم یا بگویند من اصول دین را قبول ندارم، توحید را قبول ندارم، در قیامت تردید دارم؛ نبوت حضرت موسی^(ع) را قبول ندارم، این کافر است (نبوت پیامبرانی که در قرآن تصریح شده نه نبوت زرتشت، زرتشت در روایت آمده ولی در قرآن راجع به نبوتش چیزی نیامده است). اگر یکی از ضروریات دین را انکار کرد این کفرش کفر رسمی است، حالا می‌خواهد همه را انکار کند یا جزئی را انکار کند.

ضروری دین چیست؟

حکم یا عقیده‌ای که جزء احکام مسلم اسلام شناخته می‌شود و تردیدی در آن نیست، ضروری دین نامیده می‌شود. مثل نماز، روزه، اصل حج، اصل زکات، اصل جهاد، اصل خمس؛ البته در مورد خمس با توجه به اینکه اختلاف نظری بین فقهای شیعه و سنی است، ما نمی‌توانیم به این صراحت بگوییم هر کس خمس به این شکلی که در شیعه است را قبول نکند، کافر است. چون آنها معتقد به آیه خمس هستند اما می‌گویند خمس فقط متعلق به غنایم جنگ بدر است. جنگ بدر بود که غنایم خمس داشت و دیگر خمس در اسلام وجود ندارد و جزء احکام ضروری اسلام نیست. اما شیعه به پیروی اهل بیت عصمت و طهارت^(ع) که معیار حق و باطل هستند، معتقد است به اینکه آیه اختصاص به جنگ بدر ندارد و اصولاً هیچ یک از آیات قرآن اختصاص به یک موضع ندارد. همانطور که در روایتی از امام صادق^(ع) است که آیات قرآن همیشه در جریان هستند مانند جریان خورشید و ماه که من اوایل بحث عرض کردم.^۱ به هر حال اگر کسی یکی از ضروریات دین را انکار کند، این از اسلام خارج می‌شود البته بدانند که ضروری دین است؛ یک وقت ندانسته است، این اشکالی ندارد. به او می‌گوییم آقا این قرآن است می‌گوید باشد، در قرآن هم باشد من قبول ندارم. می‌گوییم روایت قطعی متواتر از پیامبر^(ص) است، می‌گوید باشد من قبول ندارم، اگر اینطوری شد و برایش تفهیم شد و فهمید که این، جزء مسلمات دین است، این از اسلام خارج است. ولی احکام اختلافی مثلاً یک کسی بگوید من معراج پیامبر^(ص) را جسمانی نمی‌دانم، روحانی می‌دانم، این اشکال ندارد؛ چون جسمانی بودن معراج ثابت نشده است. اگر کسی بگوید من معاد را قبول ندارم که همین جسم است یک جسم مادی دیگری است این اشکال ندارد چون همچون ضرورتی ثابت نشده، حتی بعضی از علما (در بحث معاد عرض کردیم) معتقدند که جسم مادی است اما نه همین جسم، حتی به نظر عده‌ای قالب مادی نیست. چون ما نص صریحی که این مسئله را به طور قطعی بیان کند نداریم، هر چه هست ظواهر قرآن است؛ به اینها نمی‌گویند ضروری دین. اگر کسی گفت من حجاب را قبول ندارم، می‌گوییم حجاب، جزء ضروریات دین است، به صورت قطعی در قرآن آمده، می‌گوید: باشد، من این یکی را قبول ندارم؛ همه احکام اسلام را قبول دارم اما این یکی را قبول ندارم، می‌گوییم شما مسلمان نیستید. اگر یک آیه قرآن را کسی رد کند، یعنی خدا را رد کرده، خدایی که بشود یک حرفش را رد کنی بقیه حرفهایش هم بی‌اعتبار و قابل رد کردن است. دین اشتهایی نداریم. ضروریات دین مثل اصول دین، فروع دین به استثنای مورد خمس که عرض کردم با آن قید ولی اگر کسی بگوید اصلاً خمسی در اسلام وجود نداشته و بدانند که در سوره انفال آیه ۴۰ آیه خمس وجود دارد او کافر است، او منکر ضروری دین می‌شود. اگر کسی گفت که من چادر را جزء اسلام نمی‌دانم یا چادر را قبول ندارم، آن انکار چادر است، انکار حجاب نیست، انکار مصداق است و آن مانعی ندارد؛ به او می‌گوییم شما لباسی بهتر از چادر سراغ داری؟ به ما نشان بده، ما که بهتر از چادر ندیدیم. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»؛ آنهايي که به خدا و رسول کافر می‌شوند «...وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ...»؛ می‌خواهند بین خدا و رسولان جدائی بیاندازند و بگویند ما خدا را قبول داریم، موسی^(ع)

۱- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۹۷- نشر بیروت، مؤسسه الوفاء

را قبول نداریم. (چطور خدا را قبول داری که فرستاده‌اش را قبول نداری؟ منظور از تفرقه این است) «وَيُرِيَاُونَ أَنْ يُفَرَّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ» به این معنا است: «...وَيُفَرِّقُونَ تَوْحِيدَ اللَّهِ وَتَكْفِيرَ بَعْضِ بَعْضٍ...» می‌گویند که ما بعضی از اسلام را قبول داریم اما بعضی از آن را قبول نداریم، تکلیف اینها چیست؟ می‌گوییم یک بنیادی درست کنیم و بگوییم مسلمان چند در صد. مثلاً کسانی که ۷۰٪ از اسلام را قبول دارند، می‌شوند مسلمان ۷۰٪، یا مسلمان ۹۵٪ آیا اینگونه است؟! می‌فرماید که: «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا...»^۱؛ اینها به حق کافرند ولو اینکه به بعضی هم ایمان داشته باشند. این ایمان ارزش ندارد؛ هستند در جامعه امروزی ما خانمهایی که حجاب بدی دارند ولی متدین هستند و در دلشان اعتقاد دارند؛ وقتی متوجه می‌شوند حجاب جزء تصریحات قرآن است تعجب می‌کنند و می‌گویند ما تا به حال نمی‌دانستیم. این باعث خروج از دین نخواهد شد.

مرحله دوم این است که ایمان داشته باشد؛ مشکلی از جهت ایمان نداشته باشد، اما واجبات را انجام ندهد و گاهی محرمات را انجام بدهد. ما وقتی آیات قرآن را نگاه می‌کنیم می‌بینیم که قرآن آن دسته اول را به صراحت گفته که کافرند؛ یک حَقًّا هم گذاشته بعد از آن که کسی شک نکند، «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا...»؛ به حق کافرند. اما این دسته دوم را گفته کافرند، ولی تلویحاً، خیلی صریح نفرموده که کافرند؛ ما نمونه‌ها را می‌گوییم. البته در روایت گفته که، «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ»^۲؛ هر کس نمازش را عمدتاً ترک کند، کافر است. آیا کفری است که آن چهار تا ویژگی حکمی را ندارد و نمی‌شود در قبرستان مسلمین دفنش کرد؟ نه اینطور نیست، می‌توان دفنش کرد؛ هیچ کس نگفته که تارک الصلوه بر همسرش حرام است. حکمی نیست که کسی که زکات نمی‌پردازد، نباید در قبرستان مسلمین دفن شود. کسی که حج را عمدتاً به جا نیاورد و مستطیع هم باشد را کسی نگفته و فتوا نداده که از ارث محروم است. پس این کفری که می‌گوید چیست؟ روایت هم که دروغ نمی‌گوید! این کفری که می‌گوید، کفر باطنی است؛ یعنی روز قیامت که شد می‌گویند که تو آثار آن ایمان جزئی را که بدون عمل صالح داشتی، در دنیا دیدی. آثارش این بود که از زندگی مسلمین بهره بردی و در کنارشان زندگی کردی، مشکلی هم نداشتی. ولی امروز به صف کفار برو؛ امروز جزء کفار هستی. می‌گوید: چرا؟ خدا می‌گوید: کاری را که مؤمنان انجام می‌دادند، تو انجام ندادی. سمت مسلمان بوده؛ این قسمت را قرآن تصریح به کفرشان نکرده ولی اگر دقت کنید در تمام واجبات می‌توانید اشاره‌ای به کفر اینها پیدا کنید که ما اسمش را کفر باطنی می‌گذاریم.

نمونه‌ها: (در مورد واجبات)

۱- ترک حج: در آل عمران می‌فرماید: «...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...»^۳؛ حق خدا بر مردم است، حج خانه خدا برای کسی که مستطیع است، «وَمَنْ كَفَرَ»؛ هر که کافر شود، یعنی چه؟ یعنی هر کس که حج را به جا نیاورد. امام معصوم^(ع) فرمودند: ^۴ یعنی هر کس (عمدماً) حج را ترک کند، کافر است. ولی می‌بینید که در آیه نفرموده: «وَمَنْ يَتْرُكُ الْحَجَّ فَقَدْ كَفَرَ» یا «وَمَنْ تَرَكَ الْحَجَّ فَقَدْ كَفَرَ» اصلاً چنین چیزی نفرموده است. به صورت تلویحی فرموده که کافر است. روایت داریم که ^۵ وقتی شخص تارک عمدی حج می‌خواهد بمیرد، فرشتگان مرگ به او می‌گویند که مختاری به یهودیت بمیری یا به نصرانیت؟ به اسلام نمی‌توانی بمیری. بعضی‌ها هستند در جامعه ما، که

۲- نساء آیه ۱۵۱

۲- بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۶۷۳

۳- آل عمران آیه ۹۷

۴- التهذیب، ج ۵، ص ۱۸- باب کیفیت لزوم فرض الحج

۵- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۱۸- باب النوادر

پول دارند، مال دارند اما بهانه‌های واهی می‌آورند و از حج شانه خالی می‌کنند. امام معصوم^(ع) فرمودند: اینجا می‌گوید: «...وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»؛ هر کس کافر شود خدا بی‌نیاز است از جهانیان؛ مفهوم آیه این است که هر کس عمداً حج را ترک کند کافر است. می‌بینید که اینجا به صراحت فرموده.

۲- ترک تبری، که از واجبات دینی است و خیلی مورد بی‌مهری قرار گرفته، چون آخر است ولی به اعتقاد من باید اول باشد، چون خدا تبری را حتی بر ایمان مقدم کرده؛ به قول شهید مطهری^(ه) که گفتند: کفر برائت، کفر مقدس است یا کفر واجب است، «...وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...»؛ امر شد به آنها (امر وجوبی) که به طاغوت کافر شوند. این کفر، کفر واجب است. کفر برائت، برائت از دشمنان الهی. حالا اگر کسی تولی و تبری را ترک کند، باز قرآن تلویحاً فرموده که این مؤمن نیست، در آیه ۵۱ سوره مائده «...وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...» اول می‌فرماید: «...لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ...»؛ یهود و نصاری را به عنوان دوست صمیمی انتخاب نکنید؛ به عنوان دوست و برادر انتخاب نکنید؛ البته حسن گفتار، خوش برخوردی، اخلاق حسنه، باعث آبروی اسلام و مسلمین است و اینها به جای خودش. پیامبر^(ص) اینگونه بودند. اما اینکه صمیمی شویم و یک روح شویم در دو پیکر، اینها نهی شده است. او می‌گوید که نعوذ بالله پیامبر تو به خدا افترا بسته؛ چگونه تو می‌توانی با او دوستی کنی. اگر کسی بیاید و بر علیه پدر شما مدعی شود، بگوید پدر شما نعوذ بالله دروغگو بود، دزد بود و اموال ما را خورد؛ بعد هم بگوید می‌خواهیم با شما دوستی کنیم، می‌گویید برو ما با تو کاری نداریم. آقا معتقد است پیامبر من کتابی که ارائه داده، نوشته خودش است، (نعوذ بالله)؛ من چگونه می‌توانم با او دوستی کنم!! اگر رفتیم با او دوستی کردم خدا حق دارد که از من ناراضی شود. قرآن می‌فرماید: «...وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...»؛ هر که از شما اینها را دوست بدارد و با اینها رفاقت کند، جزء آنها است. ما با کسی تعارف هم نداریم. بر خوردمان با همه ادیان خوب است، تاریخ هم شاهد است که بهترین برخوردها را مسلمین با اقلیتها کرده‌اند، الان هم در جامعه ما می‌بینید، اما این به این معنا نیست که ما یک قدم از ارزشهای دینی‌مان عقب‌نشینی کنیم. آنچه قرآن گفته همین است. امروز ما گاهی وقتها این صحبتها را اگر در جایی بگوییم که اختیارش در دست دیگری است، می‌گویند نه نگویند. چرا از قرآن سانسور می‌کنید؟! از همه چیز سانسور از قرآن هم سانسور! از حرف خدا هم سانسور! این خیلی درد بزرگی است. برای ما خبر آوردند که فلان جا یک نمایشگاهی بوده برای گروه منحرفی که اسلام را قبول نداشتند، داشتند احکام اسلام را مسخره می‌کردند، چند نفر دیگر هم آمدند و خبر آوردند. چگونه او می‌تواند دین ما را مسخره کند؟! ولی ما در حاکمیت اسلام حرف دین را نزدیکیم؟! ما که دینش را مسخره نمی‌کنیم، ما داریم احکام دین خودمان را می‌گوییم، آنوقت خیلی بد است که احکام خدا سانسور شود، ما که قرار نیست از احکام خدا عقب‌نشینی کنیم، ما محکم حرف خدا را می‌زنیم؛ بله «...وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...»؛ با مردم خوش سخن باشید؛ نگفته «لِلَّذِينَ آمَنُوا» گفته: «لِلنَّاسِ». ناس شامل یهودی و زردشتی و مسیحی و صائبی و مسلمان و همه می‌شود. خوش برخورد باشید، فحش ندهید، به هیچ کس توهین نکنید، دشنام ندهید، چشم! یک یهودی آمد به پیامبر اسلام^(ص) گفت که مبلغی به من بدهید؛ حضرت فرمودند: ندارم که به تو بدهم. گفت من تا این پول را نگیرم از اینجا نمی‌روم. اصحاب به او چشم غره رفتند که بلند شو برو، گفت من نمی‌روم. نشست، حضرت گفتند مانعی ندارد، بگذارید بنشینید، مشکلی نیست، گفت من پا از اینجا بر نمی‌دارم. یک روز نشست، آخر روز هم ایمان آورد، گفت من پول نمی‌خواستم، نشانه‌های شما را در تورات دیده بودم، می‌خواستم مطمئن شوم که درست است یا نه، آنچه را می‌خواستم در شما دیدم. این اخلاق نبی مکرم

۱- نساء آیه ۶۰

۲- بقره آیه ۸۳

اسلام^(ص) است. ما داریم کم کم در مقابل کسانی که مشروعیت مذهبی هم ندارند، عقب‌نشینی می‌کنیم. این خیلی بد است، اینها خط‌های قرمز ماست. تولی و تبری نباید مطرود شود. من عرض کردم تولی و تبری را باید اول بگوییم؛ درست است آخر ذکر کرده‌اند ولی جایش اول است. قرآن کفر براءت را مقدم کرده است بر ایمان به خدا، «...فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى...»^۱ این خیلی نکته مهمی است. می‌بینید که ترک تولی را قرآن تلویحاً کفر نامیده، فرموده: «...وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...»؛ هر کس دوستشان بدارد جزء خودشان است. جزء خودشان است یعنی کافر است.

۳- ترک خمس، قرآن در آیه ۴۱ سوره انفال می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ...»؛ هر غنیمتی که بدست آوردید، هر سودی خمس و یک پنجم آن با آن احکامی که بیان شده، برای خدا و پیامبر و ذی‌القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان است؛ اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید. مفهومش چیست؟ یعنی اگر این کار را نکنید به خدا و روز قیامت ایمان ندارید که مساوی با کفر است.

۴- ترک زکات؛ دو آیه در اینجا آوردیم: در سوره فصلت آیه ۷ می‌فرماید: «الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»؛ آنهایی که زکات نمی‌دهند و به آخرت کافرند. البته آیه ظهور قوی ندارد (انصافاً)، اشعار دارد. گفتیم اشعار یک مرتبه‌ای پایینتر از ظهور است؛ یعنی اگر دقت کنیم با لطافت این معنا را از آن بیرون می‌آوریم؛ کسی که زکات ندهد ملحق به آنهاست.

آیه دیگر در مورد منافقین در سوره براءت آیه ۱۱ می‌فرماید: «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ...»؛ اگر اینها توبه کردند (منافقین)، نماز به پا داشتند و زکات دادند برادر دینی شما هستند؛ یعنی اگر نماز نخواندند و زکات ندادند برادر دینی شما نیستند؛ دقت کنید قرآن تلویحاً رسانده که تارکین واجبات در باطن کافر هستند، صریحاً نفرموده. در روایات روی بعضی از واجبات تصریح شده؛

نمونه‌ها: (در مورد محرمات)

۱- سحر: از جمله کارهایی که در اسلام بر تحریمش بسیار تأکید شده، سحر است؛ روایت است که (خود ساحر که کافر است و اگر بر حاکم شرعی ثابت شود که ساحر است و بین زن و شوهر جدایی می‌اندازد، حکمش اعدام است؛ چون مفسد فی الارض است) اگر کسی به ساحر مراجعه کند، (مگر اینکه برای درمان باشد یا برای ابطال سحر) به تمام کتب آسمانی و انبیاء کافر است.^۲ قرآن در آیه ۱۰۲ سوره بقره از زبان هاروت و ماروت می‌فرماید: «...وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُر...»؛ هاروت و ماروت به هر کس سحر را یاد می‌دادند، می‌گفتند ما آزمایش خدايیم کافر نشوی؛ یعنی سحر را در راه غلط استفاده نکنی که اگر کردی کافر شدی. می‌بینید که اینجا یک کبیره، منجر به کفر باطنی می‌شود. روایت هم داریم که کسی که شرب خمر می‌کند، در آن لحظه مؤمن نیست. روایت بسیار داریم که روح ایمان از او هجرت کرده. از اسلام ظاهری خارج نمی‌شود، حتی کسی که به ساحر مراجعه کند، (خود ساحر که حکمش را گفتیم) از اسلام ظاهری و احکام اسلام خارج نیست، اما از اسلام واقعی و باطنی خارج می‌شود. این آیات به این بعد اشاره می‌کنند.

۱- بقره آیه ۲۵۶

۲- گناهان کبیره، شهید دستغیب، بحث سحر

۲- **تحاکم به طاغوت:** خداوند در آیات ۶۰ تا ۶۵ سوره نساء به شدت با کسانی که برای قضاوت، دعاویشان را به محکمه طاغوت ارجاع می‌دهند، برخورد کرده. اولین آیه می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ...»^۱؛ (ترجمه را دقت کنید معنا را متوجه می‌شوید. می‌فرماید: ای پیامبر آیا ندیدی کسانی که خیال می‌کنند که به تو و کتاب آسمانی که بر تو نازل شده و تمام کتب آسمانی قبل ایمان دارند، خیال می‌کنند، (یزعمون) زعم یعنی گمان باطل؛ عرب زعم را برای گمان باطل به کار می‌برد. «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ كُنَّا مُبْعَثُونَ...»^۲؛ کافرین گمان باطل کردند که مبعوث نمی‌شوند (برانگیخته نمی‌شوند). قرآن می‌فرماید اینها خیال کردند که به تو و کتب آسمانی قبل از تو ایمان دارند. این طایفه چه کسانی هستند؟ کسانی هستند که مدعی اسلام هستند؛ چون اگر مدعی اسلام نبودند نمی‌فرمود که خیال کردند که مسلمان هستند. چه گناهی کرده‌اند که باعث شده که اینها خیال کنند مسلمانند و اسلامشان دروغی باشد. قرآن می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ...»؛ می‌خواهند دعوا را پیش طاغوت ببرند، ما در روایت داریم که «تَحَاكُمُ إِلَى الطَّاغُوتِ» (که در قرآن هم آیات بسیاری داریم و اگر فرصتی شد بحث خواهیم کرد (انشاء الله)) جزء گناهان کبیره است. جزء هفتاد گناه کبیره‌ای است که در روایت آمده است. حتی روایت داریم که اگر کسی طلبی نزد شخصی دارد و طلبش را با حکم طاغوت بگیرد حرام است^۳ (اگر چه پول خودش بوده است). حق تصرف در آن را هم ندارد؛ اسلام شدیداً با قصه طاغوت برخورد کرده است. می‌بینید این یکی از گناهان کبیره است، اما مرتکب این گناه کبیره از نظر قرآن، ایمانش یک ایمان پوشالی است، خیال می‌کند که ایمان دارد و ایمانش فایده‌ای ندارد. از مجموع این آیات یک نتیجه بدست می‌آوریم و آن اینکه: اگر کسی ایمان داشت به مبادی، اما عمل صالح را ترک کرد و محرمات را انجام داد از اسلام خارج نمی‌شود اما باطنش مؤمن نیست یا اسمش را کفر باطنی می‌گذاریم، دچار یک کفر باطنی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکته: در جایگاهی که واجب ترک شود و یا حرامی انجام شود، قرآن تصریح به کفر نکرده است؛ بلکه کسانی که یک واجب الهی را ترک می‌کنند، خداوند تلویحاً فرموده است اینها اعتقادی ندارند. اما در جایی که در موضع نظر و اظهار عقیده کسی از روی علم و عمد یکی از ضروریات دین را انکار کند، این از نظر اسلام و از نظر قرآن کریم کافر مسلم و قطعی است. یک نکته‌ای را قبل از بیان این مطالب عرض کنم. اگر کسی گاهی گناهی می‌کند، گاهی واجبی را انجام می‌دهد، گاهی ترک می‌کند، این فرد را نمی‌گوییم. یک بار مثلاً گناهی را انجام می‌دهد، دوباره پشیمان می‌شود، بستگی دارد به میزان ترک. هر چه میزان ترک عمل شدیدتر شود، کفر باطنی هم غلیظتر است تا جایی که تمام آن را ترک کند و دیگر هیچ وقت آن کار را انجام ندهد؛ مثلاً دیگر هیچ وقت نماز نخواند؛ مادامیکه نماز نمی‌خواند ایمان ندارد. در روایت هم آمده است، می‌گوید: مادامیکه در حال انجام این گناه است، ایمان ندارد. روایاتی داریم که اقسام روح را بیان کرده‌اند.^۴ یکی از روح‌ها که مخصوص مؤمنین است، روح‌الایمان است. روح‌الایمان، همان روحی است که حیات معنوی مؤمن وابسته به آن است. در روایات می‌فرماید که موقع گناه این روح مفارقت می‌کند. اگر پشیمان شد، دوباره برمی‌گردد. گناه یک وقت ترک عمل واجب است، یک وقت انجام فعل حرام است. هر کدام که باشد موقع گناه این روح از انسان مفارقت خواهد کرد.

۱- نساء آیه ۶۰

۲- تغابن آیه ۷

۳- شرح لمعه، شهید ثانی، کتاب القضاء

۴- اصول کافی، ج ۲- باب الکبائر

سه نظر در مورد گناهان کبیره وجود دارد:

نظر اول: نظر خوارج (خوارج نهروان که امروز دیگر آثاری از فرقه‌شان نیست اما از اعتقاداتشان ممکن است پیدا شود). نظرشان این بود که مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانستند. معتقد بودند که هر کس گناه کبیره‌ای از او سر بزند کافر است و از اسلام رسماً خارج شده است؛ همان حکمی که برای کافر ظاهری است.

نظریه دوم: نظریه طایفه‌ای است به نام مرجئه. مرجئه طایفه‌ای هستند که معتقدند کسی که ایمان به خدا و مبانی اسلام داشته باشد، حتی اگر به واجبات عمل نکند و محرمات را هم انجام دهد، همین ایمان برای نجاتش کافی است و اهل بهشت است. چیزی شبیه همان عقایدی که در عموم عالم مسیحیت اتفاق افتاده که معتقدند هر کس به حضرت مسیح^(ع) ایمان داشته باشد، حتی اگر به احکام دین هم عمل نکند اهل بهشت است. این هم یک نظریه، که می‌دانید این نظریه زود طرفدار پیدا می‌کند، چون با این نظریه انسان هم می‌تواند متدین باشد، هم آزاد باشد. یک نوع اباحی‌گری (کلمه اباحی‌گری یعنی همه چیز مباح است).

نظر سوم: نظر واقعی (نظر قرآن) است که بینابین این دو است. انسان مؤمن با گناه از ایمان خارج نمی‌شود بلکه از عدالت خارج می‌شود. کافر نیست. نکته‌ای است و آن اینکه به محض گناه کبیره فرد فاسق می‌شود یا فاسق با تداوم گناه، فاسق است مثلاً آقا امام جماعت است، یک وقت در گفتارش یک غیبتی کرد، حالا عمداً یا سهواً دیگر نمی‌توانم پشت سر او نماز بخوانم؟! او فاسق است؟! ظاهراً کلمه فاسق معنای اسم فاعل ندارد، معنای صفت مشبیه دارد. اگر کلمه‌ای معنای اسم فاعل داشت یعنی شخصی که یک کاری را یک بار انجام داد، می‌گوییم ضارب یعنی زننده. شاهد، آن که یک بار شاهد یک چیزی بوده است. اما اگر گفتیم شهید یعنی آن که دائماً شاهد است. شهید صفت مشبیه است. فرق صفت مشبیه با اسم فاعل این است که در اسم فاعل حدوث وجود دارد. اما در صفت مشبیه، ثبوت است. وقتی می‌گوییم شریف، یعنی شخصی که شرافت دائمی همراه او است. وقتی که می‌گوییم قاتل، اسم فاعل است، یعنی شخصی که یک بار یکی را کشته است. اما وقتی که می‌گوییم قَتَّال (البته قتال صیغه مبالغه است از صفت مشبیه هم شدیدتر است) یعنی آدمی که به طور دائم آدم می‌کشد. گاهی وقت‌ها صفت مشبه با لفظ اسم فاعل می‌آید. مثلاً می‌گوییم طاهر القلب. ظاهرش اسم فاعل است ولی معنایش صفت مشبیه است. یعنی همیشه قلبش پاک است. چون در اسم فاعل دوام نیست؛ حدوث و تمام شدن است. اما در صفت مشبیه دوام است. تمام اسم فاعل‌هایی که در قرآن یکی از صفات الهی را بیان کرده‌اند معنای صفت مشبیه دارند. مثلاً کلمه‌ی غافر، غافر الذنب، یعنی غفار الذنب، یعنی غفور. غافر برای معنای خدا به معنای یک بار بخشنده نیست، یعنی کسی که بخشندگیش همیشگی است. پس صفت‌هایی که برای ذات اقدس الهی در قرآن کریم به صورت اسم فاعل آمده‌اند معنای صفت مشبیه دارند. با این اگر کسی یک غیبت کرد او فاسق است؟ کلمه فاسق معنی صفت مشبیه دارد. یعنی آدمی که همیشه فسق می‌کند، آدمی که تخرجی از فسق ندارد. اگر این تعریف را بخواهیم برای فاسق بگیریم، اگر امام جماعتی یک غیبت کرد از عدالت خارج نمی‌شود، اگر چه دست و پای عدالتش لرزان می‌شود. ولی به صرف بروز یک گناه، برای آدمی که تقید و مقبول مطلوب دارد و مردم او را به عنوان پرهیزگار می‌شناسند، این باعث خروج از عدالت نیست. فاسق به کسی گفته می‌شود که تخرجی از گناه نداشته باشد؛ این که بعضی‌ها خیلی موشکافی می‌کنند و کار را مشکل می‌کنند اگر بخواهیم به این حرف‌ها عمل کنیم، اصلاً دیگر نباید به مسجد برویم. هر کاری هم عدالت شرطش است دیگر هیچ کس را نباید قبول داشته باشیم. پس از نظر قرآن با گناه کبیره انسان از عدالت خارج می‌شود البته اگر مداوم باشد. صدق فسق بکند از عدالت خارج می‌شود، ولی اگر یک استغفرالله بعد از آن گفت و پشیمان شد، برمی‌گردد به عدالت. ولی اگر مداوم شد می‌شود فاسق. این نظر درست است.

حالا چه دلیلی داریم که نظر خوارج درست نیست؟ خوارج می‌گفتند یک گناه کبیره باعث خروج از ایمان است. آیاتی از قرآن ثابت می‌کند گناه کبیره هم می‌تواند باشد و انسان مؤمن باشد. در سوره حجرات می‌فرماید: «وَأَنَّ طَائِفَتَانِ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَأَصلِحُوا بَيْنَهُمَا...»^۱؛ اگر دو طایفه از مؤمنین با هم جنگیدند، بینشان را اصلاح کنید. سؤال: آیا این دو طایفه که با هم می‌جنگند هر دو تا برحقند؟ امکان ندارد! حق با حق هیچگاه نمی‌جنگد. یا یکی از آنها باطل است، یا هر دو گروه باطلند. خصوص اینکه در همین آیه می‌فرماید: «...فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى...» (بغی گناه و ستم است)؛ اگر یکی از آنها خواست حرف زور بزند و امتیازطلبی کند، «...فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي...»؛ با آن طایفه باغی بجنگید. آن طایفه‌ای که به ناحق شمشیر می‌کشد، به آن طایفه مؤمن دیگر می‌گوید: این امتیاز را بده یا با تو می‌جنگم. یک تعداد از این طایفه مظلوم هم کشته بشوند، آن طایفه‌ای که این کار را انجام داده قتل نفس مرتکب شده است. قتل نفس هم از گناهان کبیره است. معذالک، با این وجود خداوند هر دو طایفه را مؤمن نامیده است. دقت کنید! معنایش چیست؟ یعنی خداوند با وجود گناه کبیره قتل، از ایمان رسمی، خارجشان نکرده است. اگر چه عرض کردیم طبق روایات آن لحظه‌ای که انسان دارد گناه انجام می‌دهد ایمان ندارد؛ ایمان از او رفته است؛ آن لحظه مؤمن نیست. اتفاقاً در روایات اهل سنت هم هست.

از پیامبر (ص) روایت اینگونه هست، اگر بعد از آن پشیمان شد دوباره ایمان به او برمی‌گردد. راوی می‌گوید به امام گفتیم: آقا! اگر اراده داشت که برگردد، باز هم مؤمن است؟ امام نفرمودند مؤمن نیست. فرمودند: خیلی وقت‌ها انسان اراده می‌کند برگردد ولی هرگز برنمی‌گردد.^۲ یعنی امام راضی نشدند از ایمان خارجش کنند. پس موقعی که انسان دارد گناه انجام می‌دهد، آن لحظه ایمان ندارد؛ روایات این طوری می‌گویند؛ اگر به آیات هم دقت کنید ملاکشان همین است. اگر آن گناه تکرارش به حدی شد که تبدیل شد به اخلاق و عادتش، این دیگر به کلی ایمان از او رفته است. پس در این آیه به صراحت می‌بینیم که قرآن کریم طایفه مؤمن گناهکاری که دستش به خون چند مؤمن طایفه دیگر آلوده شده است، را هم مؤمن به حساب آورده است. فرموده است: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ...». پس عقیده خوارج که می‌گفتند: اگر کسی گناه کبیره بکند، مؤمن نیست؛ اینجا توسط این آیه تکذیب می‌شود.

بحث ارتداد:

(چون اینجا با بحث ما ارتباط دارد، در رابطه با این بحث هم صحبت می‌کنیم) اولاً ارتداد در لغت یعنی بازگشت. قرآن دارد: «...فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا»؛ (کهف آیه ۶۴) موسی و خضر از راهی که آمده بودند برگشتند. این اصطلاح لغوی است. اینجا هم استعمالش، استعمال لغوی است. در روایات «رده» هم آمده است. ارتداد گفته شده، «رده» هم گفته شده است. «رده» هم به معنای ارتداد است یعنی بازگشت. در معنای اصطلاحی یعنی بازگشت از دین، بازگشت از اسلام. این معنای اصطلاحی آن در فقه و تفسیر است.

مرتد به دو نوع کلی تقسیم می‌شود:

- ۱- مرتد ملی: به مرتدی می‌گویند که بر ملت کفر به دنیا آمده است یعنی والدینش کافر بوده‌اند. کافرزاده است، کافر به دنیا آمده بعد اسلام اختیار کرده است، بعد از چندی دوباره برگشته و کافر شده است. به این می‌گویند مرتد ملی.
- ۲- مرتد فطری: آن است که بر فطرت اسلام زاده شده است؛ والدینش مسلمان بوده‌اند یا به عبارت دیگر مسلمان زاده است.

حکم: از نظر اسلام در قرآن چیزی ظاهر نیست؛ یعنی حکم ظاهری برای مرتد در قرآن نداریم. حکم فقهی آن هم بین علمای اسلامی، اجماعی نیست؛ یعنی در میان اهل سنت بعضی از علماء معتقد هستند به اینکه مرتد کشته می‌شود، اما بعضی از علمای اهل سنت، (قلیلی از آنها) معتقدند که مرتد کشته نمی‌شود. اما عموم فقهای شیعه حکم کرده‌اند به

۱- حجرات آیه ۹

۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۸۱-باب الکبائر

اینکه مرتد کشته می‌شود، اما مرتد ملی اگر توبه کرد او را نمی‌کشند؛ به دلیل اینکه این فرد در محیط کفر پرورش یافته، خیلی به او سخت نمی‌گیرند. زن نیز کشته نمی‌شود، بلکه یک حکم خاصی دارد، حتی اگر مرتد فطری باشد. اما مرتد فطری، یعنی آن مسلمان زاده‌ای که علنی و متجاهراً اعلان خروج از اسلام کند، این توسط حاکم شرع کشته می‌شود. در اینجا یک غائله‌ای درست کرده‌اند علیه احکام اسلام، که ما در اینجا بدون هیچ واهمه‌ای وارد آن می‌شویم، بحث آن را هم می‌گوییم و ثابت می‌کنیم که یکی از احکام بسیار خوب اسلام همین است، به شرط آنکه حسابش را از بدفهمی‌ها و برداشت‌های کج جدا کنیم. بعضی جاها متأسفانه پاسخ‌هایی که داده می‌شود، پاسخ‌های خوبی نیست و باعث می‌شود این توهم که اسلام با آزادی عقیده مخالف است، پیدا شود. سؤال ما این است که آیا حکم مرتد خلاف آزادی عقیده نیست؟ اگر یکی گفت: من اسلام را قبول ندارم. بگوییم: باید بروی بالای دار، چون اسلام را قبول نداری؛ باید قبول داشته باشی. اگر این طور بگوییم، خیلی صورت مستهجنی دارد. شما آزاد نیستی در عقیده، حق نداری عقیده دیگری به جز اسلام برای خودت انتخاب کنی. اولاً اینکه گفته‌اند در اسلام هر نوع عقیده‌ای آزاد است، ما این را قبول نداریم. من الان ثابت می‌کنم که اینگونه نیست. خیلی‌ها هستند عقیده‌های خطرناکی دارند، مثلاً نئونازی‌ها معتقدند که آدم‌های نابینا و فلج و بدقیافه و جزامی را باید اعدام کرد، این‌ها قیافه بشر را زشت می‌کنند. این هم یک عقیده است؟! آیا آزادند؟! آیا ما می‌توانیم بگوییم شما آزادید؟! خیلی‌ها هستند عقیده‌های خطرناک دارند. ما نمی‌توانیم به آنها آزادی دهیم. در اینجا مجبور می‌شویم بگوییم نه. بعضی از عقیده‌ها که مضر به حال بشریتند، این‌ها آزاد نیستند. اگر این را قبول کردیم و اجمالاً پذیرفتیم، بحث آزادی مطلق عقیده، منتفی می‌شود. طرف مجبور است تسلیم شود. می‌گوییم شما این آزادی را می‌پذیری؟! می‌گوید: نه، می‌گوییم: پس شما هم رأی ما هستی. هر عقیده‌ای آزاد نیست؛ بستگی دارد چه نوع عقیده‌ای باشد. پس در اسلام ما این طور چیزی سراغ نداریم، بلکه برخلاف آن آیه داریم. (من آیات را بعداً می‌خوانم) بعضی‌ها می‌گویند: نه! این حرفی که شما می‌زنی، ما چندین آیه در قرآن داریم که برخلاف حرف شما را می‌گوید. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»^۱؛ در دین اجباری نیست؛ شما می‌گویند اجباری هست. حکم ارتداد می‌گوید، اجبار هست، شما باید در اسلام بمانی و حق خروج هم نداری. آیه قرآن می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ». آیه قرآن می‌فرماید:

«أَسْتَعْلِمُهُمْ بِمُضَيَّرٍ؟^۲ تو ای پیغمبر! بر مردم سیطره نداری. حکم مرتد می‌گوید، سیطره داری. روایتی از پیغمبر^(ص) است که «مَنْ بَدَّلَ دِينًا فَأَقْتُلُوا»^۳؛ هر کس دینش را عوض کرد اعدامش کنید. (این حدیث را شیعه و سنی از پیامبر روایت کرده است.) پس این اشکال هم مطرح شد، ما جواب می‌دهیم. در مورد آیات می‌گوییم: این آیات اکراه را نفی کرده است، قبول داریم. اما اکراه باطنی است، نه اکراه ظاهری. من برای آنکه فرق بگذارید بین اکراه ظاهری و باطنی یک مثال می‌زنم. یک تفنگی بگیرند جلوی یک شخصی و بگویند: باید بگویی دو ضرب در دو مساوی با شش اگر نگویی اعدامت می‌کنیم. می‌گوید: چشم! هر طور بفرمایید در خدمتان هستیم. این اکراه ظاهری است، امکان هم دارد؛ یعنی می‌شود طرف را مجبور کرد که این کار را انجام دهد. حالا اکراه باطنی، فرض کنید یک دستگاه مجهزی بیاورند که به رایانه متصل است؛ این را ببندند دور جمجمه سر این بنده خدا و بگویند: الان اندیشه‌ها و اعتقادات شما روی صفحه رایانه نشان داده می‌شود، همین الان باید واقعاً عقیده پیدا کنی که دو ضرب در دو می‌شود شش. آیا می‌تواند؟! می‌گویند: اعدامت می‌کنیم اگر این عقیده را پیدا نکنی. می‌گوید: این طور چیزی نمی‌شود، امکان ندارد. ما دلیل داریم که مراد از «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» به احتمال زیاد همین اکراه است؛ نمی‌خواهد بفرماید می‌شود اکراه کرد اما شما نکنید. می‌خواهد بگوید، دین اکراه بردار نیست. اگر کسی معتقد بود دو تا شش تا، هر چه هم به او گفتی، این دیگر کارش

۱- بقره آیه ۲۵۶

۲- غاشیه آیه ۲۲

۳- دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۸۰- فصل ذکر احکام مرتد

نمی‌شود کرد، دیگر دست شما نیست. بارها هم به پیامبر می‌فرماید. اتفاقاً روایاتی داریم در مورد همان آیه «كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ» که همین معنا را فرموده است؛ ظاهر آیه این است که تو سیطره نداری ولی در روایت است که از پیغمبر گرامی (ص) سؤال کردند فرمود: ^۱ ما با مردم مشرک می‌جنگیم تا کلمه لاله الاالله را بگویند باطنشان را خودشان می‌دانند و خدا. بعد همین آیه را خواندند. «...إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ * كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ» ^۲ این روایت را مرحوم علامه طباطبایی (ره) هم در تفسیر المیزان نقل فرموده است. معلوم شد که آقایانی که به این آیه استناد می‌کرده‌اند پیغمبر اسلام برخلاف نظر ایشان به این آیه استشهاد فرموده است. حالا می‌آییم سر آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» من انشاءالله بحث مربوط به تعارض ظاهری آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با آیات دیگر را خدمتتان بعداً خواهیم گفت. یک معنای درستی که می‌توانیم از آن بکنیم این است که مراد این است که دین اکراه باطنی بر نمی‌دارد نه اکراه ظاهری. و الا خداوند به پیامبر (ص) می‌فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...» ^۳؛ از مالشان صدقه بگیر، زکات بگیر. این اکراه است. در سیره نبوی داریم که پیامبر (ص) می‌فرستاد زکات را قهراً می‌گرفت، مطالبه می‌کرد. اگر کسی از دادن زکات امتناع می‌کرد با او برخورد می‌شد. چطور گفتند اختیاری است؟! مگر در دین تکالیف الزامی نداریم؟! مگر نگفته‌اند نماز واجب است؟! حالا عرض می‌کنیم. ان شاءالله به این نکته می‌رسیم که مرتدی که در احکام اسلام آمده مراد کسی نیست که ناخواسته به شک افتاده است، این مراد نیست. اگر کسی آمد به حاکم شرعی گفت: آقا! من به همه مبانی شک کرده‌ام، حاکم شرعی موظف است، اگر سر غذا خوردن هم است بلند شود بگوید: بیا اینجا بنشین من با ادله قوی برایت ثابت کنم. بعد هم با اکرام او را برگرداند. اگر پول برگشت هم ندارد هزینه برگشت را هم به او بدهد. حق اینکه یک تلنگر هم به او بزند ندارد. ما دیگر بالاتر مشرک که نداریم. قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ...» (اول می‌فرماید مشرکین امان ندارند، مشرک حق موجودیت در کشور اسلامی را ندارد. اگر کسی گفت: من بت را شریک عبادت خدا می‌دانم، به نص قرآن حق حیات ندارد). ولی همین مشرک اگر آمد نزد رسول خدا و گفت: من مشرکم، دینت را عرضه کن ببینم. خدا می‌گوید: اجازه بده کلام خدا را بشنوند بعد هم او را رها نکن که در راه مسلمان‌های تندرو او را بکشند، با محافظ او را برسان به جایی که بگوید امن است. این‌ها احکام اسلام است. به چه کسی می‌گویند: مرتد. به آن آقایانی که گفته است من امروز فهمیده‌ام اسلام دین حقی نیست، مثلاً فلان دین حق است باید کتاب بنویسم به همه عالم هم بگویم. حاکم شرع می‌گوید: اگر کتاب نوشتی، من هم موظف هستم تو را بگیرم اعدام کنم؛ تو حق نداری همه چیز را به هم بریزی؛ تو خودت برگشتی اشکالی ندارد، من هم می‌دانم، کاری هم به کارت ندارم ولی اگر بخواهی نظام جامعه اسلامی را به هم بریزی و اعتقاد مردم را خراب کنی، در دین مردم تردید بیاندازی، به چهار تا دیگر مثل خودت هم جرأت دهی که همین کار را انجام دهند، بعد تبدیل شوید به یک حزب و گروهی و علیه اسلام و مسلمین غائله درست کنید، من به خاطر حفظ مصالح کلی نظام اسلامی و موجودیت اعتقادی مسلمین با تو شدیدترین برخورد را خواهم کرد. این که دیگر اختیاری است. او که نمی‌تواند بگوید: نه من مجبور هستم کتاب بنویسم؛ من ناخواسته دستم علیه اسلام کتاب می‌نویسد. آنجا می‌گوید: شک اختیاری نیست؛ شک به دل ما افتاده است. می‌گویند: مشکلی ندارد. اگر توانستیم شکش را برطرف کنیم، از مرض کفر نجاتش می‌دهیم. اگر نتوانستیم می‌گوییم: برو دنبال کارت. ولی اگر گفت: من باید در روزنامه بنویسم. می‌گوییم: اینجا خط قرمز! با یک آقای بی‌حشمان شد اصرار می‌کرد

۱- تفسیر المیزان، ج ۲۰، بحث روایتی ذیل آیه ۲۱ و ۲۲ سوره غاشیه

۲- آیات ۲۱ و ۲۲ غاشیه

۳- توبه آیه ۱۰۳

می‌گفت: نه بالاخره این مخالف آزادی عقیده است. بنده عرض کردم گفتیم: شما معتقدی که هر عقیده‌ای آزاد است. گفت: بله! گفتیم: آن آقای مرتد آزاد است، عقیده‌اش را اظهار کند؛ می‌داند که تاوانش اعدام است. حاکم شرعی هم اعتقادش این است که مرتد را اعدام کند؛ این آزاد است یا نیست؟! این هم عقیده است. تو اگر می‌گویی هر عقیده‌ای آزاد است این هم یک عقیده‌ای است و اگر می‌گویی هر عقیده‌ای آزاد نیست که حرف ما را پذیرفته‌ای. هر طرف مهره را بگذاری باختی. بنابراین ما باید مسأله ارتداد را کامل تشریح کنیم. شما سیره نبوی را نگاه کنید خواهید دید که پیغمبر با کسانی که می‌آمدند می‌گفتند: خدا کجاست؟ هیچ وقت به اینها نمی‌فرمود: بگیرید اعدامش کنید. زیاد بودند می‌آمدند می‌گفتند: یا رسول‌الله! خدا چه طوری خلق شده است؟ حضرت تفهیمشان می‌کرد. حرفهای کفرآمیز می‌زدند. اما طایفه‌ای که می‌گفت: ما دیگر مسلمان نیستیم، حالا فهمیدیم اسلام به درد نمی‌خورد، حالا بیایید ببینیم چه کاره‌ایم. مثل اسود عنسی‌ها، مثل مسیلمه کذاب‌ها و دیگران. این‌ها را مرتد اعلام می‌کرد، شما سیره نبوی را نگاه کنید، آن وقت می‌آیند می‌گویند: شما اگر صبح از اسلام بیرون رفتید، حاکم شرعی فهمید جایتان بالای دار است و دیدید متأسفانه ما حتی به همین مقدار هم عمل نکردیم؛ چقدر به مقدسات توهین شد و هیچ کس با این آقایان برخورد جدی هم نکرد فقط بدنامی‌اش بر سر اسلام بوده با این همه رأفت و با این همه گذشت. در اروپا اگر یک کسی بگوید: هلوکاست دروغ است، چه برخورد تندی با او می‌کنند! یک استاد انگلیسی در سال ۲۰۰۶ آمده در بلژیک سخنرانی کند، دانشجویها او سؤال کرده‌اند که به نظر شما واقعیت قصه هلوکاست چیست؟ گفته است من تردید دارم. وسط سخنرانی آمدند بازداشتش کردند، دستبند به او زدند (مهمان هم بوده است) و به ۱۸ سال حبس محکومش کرده‌اند. آن وقت به ما ایراد می‌گیرند که شما آزادی عقیده ندارید. اتفاقاً ما آزادی عقیده داریم.

وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

خلاصه مطالب:

بعضی از آیات بظاهر ایمان صرف را کافی می‌دانند:

مثل آیه ۲ یونس ← «...وَيَسِّرِ الْاٰلِدِيْنَ اٰمَنُوْا اَنْ لَّهْمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِم...»

- اکثر آیات قبولی ایمان را مقید به عمل صالح کرده‌اند.

- ضرورت حمل مطلق بر مقید (مثل حمل آیات مطلقه تفضیل بنی‌اسرائیل بر مقیدات)

مراد از ترک عمل صالح چیست؟

الف: فقط ترک واجبات.

ب: ترک واجبات و فعل محرّمات.

نظریه ۱: عمل صالح فقط انجام واجبات:

اگر کسی هم واجبات و هم محرّمات را انجام دهد، طبق این نظر فاعل اعمال صالح است.

نظریه ۲: عمل صالح = انجام واجبات + ترک محرّمات

نظریه ۲، صحیح است.

دلایل:

۱- «اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ طُوْبٰى لَّهُمْ وَحَسُنَ مَاۤ اَبْرٰهُمُ» (رعد آیه ۲۹)

۲- و عیدها به فاسقان

طبق نظریه ۱ ← «طوبی لَّهُمْ» برای فاعل واجبات به‌مراه فعل محرّمات صدق می‌کند، در حالیکه قطعاً مراد آیه این نیست.

نتیجه: ترک عمل صالح = ترک واجبات یا انجام محرّمات یا هر دو.

← چگونه با ترک واجب یا فعل حرام ایمان مؤثر باشد.

نکته: با ترک عمل صالح (فعل واجب و ترک حرام) ایمان تاثیرات دنیایی خواهد داشت نه اخروی.

تاثیرات دنیوی:

- پاک بودن
- حق ازدواج با مسلمین
- ارث از مسلمان
- وجوب تجهیز و غسل و نماز و دفن در مقبر مسلمین

۱- انکار یکی از ضروریات دین = کفر ظاهری:

ضروری دین: حکم یا عقیده‌ای که جزء احکام مسلم اسلام شناخته می‌شود و در آن تردیدی نیست. مثل: اصول دین - فروع

دین - آیات قرآن: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ

بِبَعْضٍ...» (نساء آیه ۱۵۰)

۲- عدم عمل به یکی از احکام ضروری دین = کفر باطنی:

نمونه‌ها:

ترک نماز: «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ»

ترک حج: «...وَاللَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...» (آل عمران آیه ۹۷)

ترک تبری: «...وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ...» (مائده آیه ۵۱)

ترک خمس: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِلذِّی الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ

كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ...» (انفال آیه ۴۱)

ترک زکات: ۱- «الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (فصلت آیه ۷)

۲- «فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَإِذَا هُمْ فِي الدِّينِ...» (برائت آیه ۱۱) ← اگر این کارها را نکردند برادر دینی شما

نیستند (مسلمان نیستند).

کفر ساحر: «...وَ مَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ...» (بقره آیه ۱۰۲)

تحاکم به طاغوت: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ...» (نساء آیه ۶۰)

نکته: در موضع ترک عمل به واجب یا فعل حرام در قرآن تصریح به کفر نفرموده بلکه تلویحی فرموده است اما در موضع انکار

نظری به صراحت تکفیر نموده است.

آراء در مورد فاعل محرمات:

۱- نظر خوارج: مرتکب کبیره کافر است.

۲- نظر مرجئه: با ایمان گناه ضرری ندارد (اباحی‌گری)

۳- نظر واقعی (نظر قرآن): با گناه از ایمان خارج نمی‌شود لکن از عدالت خارج می‌شود (فسق)

دلایل: «وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...» ← توبه بخاطر گناه است ← مخاطب گناهی دارد که امر به

توبه شده ← با این وجود مؤمن خطاب گشته.

ارتداد: معنای لغوی و اصطلاحی

اقسام: ۱- مرتد ملی: آنکه بر ملت کفر بدنیا آمده. ۲- مرتد فطری: آن که بر فطرت اسلام متولد شد

حکم ← مرتد ملی: کشته می‌شود مگر اینکه توبه کند. مرتد فطری: مطلقاً اعدام می‌شود.

آیا حکم مرتد خلاف آزادی عقیده نیست؟

جواب: در اسلام آزادی داشتن هر نوع عقیده (ولو عقیده مضر برای جامعه) وجود ندارد.

اشکال: این خلاف آیات «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و «كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ بِمُضَيَّطِينَ» است.

جواب: آیات مربوطه نفی اکراه در ایمان باطنی است نه ظاهری.

دلیل: ظاهر لا اکراه فی الدین معارض با آیات براءت است.

ظاهر لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ← آزادی عقیده

ظاهر آیات سیف و براءت ← عدم آزادی عقیده

التماس دعا

کلمات:

مُشَيَّدَةٌ: محکم - استوار	يُفْقَهُونَ: درک نمی کنند.	حَدِيثًا: سخن - (منظور سخنان پیامبران)
أَصَابَكَ: به تو برسد	حَفِيظًا: نگهبان	بَرَزُوا: خار می شدند
لَا يَتَذَبَّرُونَ: اندیشه نمی کنند	يَسْتَطِيعُونَ: قدرت تشخیص دارند.	حَرَضَ: تشویق کن
بَأْسًا: قوت - استحکام - شجاعت	تَنْكِيلًا: مجازات	كِفْلًا: بهره ای
تَحِيَّة: درود	حِيَّتُمْ: به شما درود گفته شود	رُدُّوْهَا: همان را برگردانید
حَسِيْبًا: حسابگر	أَرْكَسَهُمْ: خوار گردانید ایشان را	أُتْرِدُونَ: آیا می خواهید
يَصِلُونَ: بییونند	حَصْرَتُ: به تنگ آمده باشد	صُدُور: سینه ها
سَلَطًا: مسلط ساخت	اعْتَزَلُوا: کناره گیری کردند	الْقَوَا: افکندند
السَّلْم: صلح و دوستی	تحریر: آزاد کردن	دیه: خون بها
شَهْرَيْنِ: دو ماه	مَتَابِعِينَ: پی در پی	مَغَانِم: غنیمت
أَوْلَى الضَّرَرِ: پیران - از کار افتادگان	القاعدین: خانه نشینان	حيلة: چاره
مُرَاعِمًا: سرزمینها	تَقَصَّرُوا مِنَ الصَّلَاةِ: نماز شکسته (مخصوص مسافر)	فَلْتَقُمْ: پس باید بایستند
يَمِيلُونَ: بر شما بتازند(دشمنان)	تَضَعُوا: بر زمین بگذارید	قیاما: ایستاده
قُعُودًا: نشسته	على جُنُوبِكُمْ: خوابیده (بر پهلو)	فَادْكُرُوا اللَّهَ: خدا را یاد کنید
موقوتا: زمان بندی شده - در زمان معین	لا تَهِنُوا: سستی نکنید	تَأْلَمُونَ: رنج می کشید
يَخْتَانُونَ: خیانت می کنند	يَسْتَخْفُونَ: نهان می کنند	يُبَيِّتُونَ: (در اینجا) مشورت می کنند
محیط: فرا گیرنده	يُرْمُ بِهِ: نسبت می دهد	بُهْتَان: تهمت - چیزی را به دروغ به کسی نسبت دهند
نَجْوَى: راز گویی	مُرِيد: گردنکش	مفروض: معین
بَتَك: شکافتن - بریدن	اذان: گوش (م: اذن)	خَسِرَ: زیان دیده است
عُرُور: فریب	امانی: آرزو - دلخواه	مَحِيص: راه گریز

أَحْسَنُ دِينًا: در دینداری نیکوتر	يَتَرَبَّصُون: مراقب شما هستند	يَسْتَفْتُونَ: می پرسند
تَقُومُوا: قیام کنید	نُشُوز: ناسازگاری	إِعْرَاض: ادوی گردانی
الشُّحُّ: بخل	أَحْضَرْتُ: قرار گرفته است	تَعَدَّلُوا: به عدالت رفتار کنید
حَرَصْتُمْ: بخواهید- آرزو کنید	تَمِيلُوا: منحرف نشوید	المُعَلَّقَه: سرگردان (بلا تکلیف)
إِسْتَحْوَذَ: چیرگی یافت	مُحْسِن: نیکوکار	يُخَادِعُونَ اللَّه: با خدا نیرنگ می کنند
كُسَالَى: با کسالت و بیحالی	مُذَبِّبِينَ: سرگردانان (منافقان)	الظَّن: گمان
لَا تَعْلُوا: زیاده روی نکنید	يَسْتَنْكِف: سرپیچی می کند	پایان جزء ۵
الجَّهْر: صدای بلند	بِالسَّوَاء: به گفتار زشت	سنوتیهم: (س+نوتی+هم) بزودی ایشان را می دهیم
فَبِمَا: پس به سبب	عُلْف: در پرده	اعتدنا: آماده کردیم
اتباع: پیروی	سوره مبارکه مائده	العُقُود: پیمانها (م: عقد)
لَا تُحِلُّوا: حرمت نشکنید	الهُدَى: قربانی	القَلَائِد: شتران قلابدار
إِذَا خَلَلْتُمْ: هنگامیکه از احرام خارج شدند	فَأَصْطَادُوا: پس شکار کنید	شَنَنان: کینه
المَيِّتَةُ: مردار- حیوان مرده	المُنْخَنِقَةُ: حیوان خفه شده	المَقْوَدَةُ: حیوانی که با سنگ زده شده که بمیرد
بَهِيمَه: چهارپایان	أَوْفُوا: وفا کنید	